

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مسئله دوم: ارکان بیمه

طبق این نظریه که تأمین عقد باشد، از آنجا که عقد مرکب از ایجاب و قبول است باید بررسی شود که در عقد بیمه موجب و قابل چه کسی است؟! مرحوم امام در مسئله دوم می‌فرماید: این عقد مانند سایر عقود نیاز به ایجاب قبول دارد. در ادامه می‌فرماید: یک احتمال این است که مؤمن موجب و مستأمن قابل باشد؛ یعنی مؤمن اعلام می‌کند اگر خسارتی بر کسی وارد شد در صورت پرداخت فلان مبلغ من آن خسارت را جبران می‌کنم و مستأمن نیز با آن موافقت می‌کند.

احتمال دیگر عکس این است یعنی مستأمن موجب و مؤمن قابل باشد به این صورت که مستأمن بگوید اگر خسارت من جبران شد فلان مبلغ را خواهم پرداخت و مؤمن نیز آن را می‌پذیرد.^[1]

دیدگاه مرحوم حلی

مرحوم حلی می‌فرماید: ایجاب و قبول دو رکن عقد بوده و طبق ظاهر خارجی وقوع عقد بیمه به نظر ایشان مستأمن موجب و مؤمن قابل است؛ به این صورت که طالب بیمه با مراجعه به شرکت بیمه برای بیمه نفس یا مال و یا مانند آن مثل منزل درخواست بیمه می‌کند. شرکت نیز در پاسخ می‌گوید: من می‌توانم با پرداخت مبلغی تو را طبق درخواستی که داری بیمه کنم. در ادامه امضاء بیمه شونده در حکم ایجاب بوده و قبول از طرف شرکت بیمه گذار در حکم قبول است. در ادامه فرم یا وثیقه‌ای به بیمه شونده داده می‌شود که مفاد عقد بیمه در آن ذکر شده است.^[2]

دیدگاه مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ انصاری در بحث معاطات می‌فرماید: اگر در بیع به صیغه الفاظ ایجاب و قبول مختلف باشد، مسلم ایجاب و قبول روشن است؛ یعنی کسی که «بعثتک» می‌گوید موجب و کسی که «قبلت» می‌گوید قابل است.

اما در بیع به صیغه که هر دو طرف یک لفظ را استفاده می‌کنند یا در بیعی که صیغه وجود ندارد و فقط در آن اعطای خارجی مطرح است، ایشان در مقام بیان ضابطه می‌فرماید: اگر یک طرف مطاع و یک طرف پول باشد، دهنده مطاع موجب و شخصی که پول را پرداخت می‌کند مشتری و قابل است.

اما اگر هر دو کالا و یا هر دو پول باشد مانند تبدیل ریال به سایر واحدهای پولی سه احتمال در آن وجود دارد:

الف- کسی که ابتدا لفظ «اشتریت» را به کار می‌برد یا ابتدا اعطاء می‌کند موجب و نفر دوم قابل است. اشکال احتمال مذکور این است که اگر مقارنت رخ داد باز هم موجب و قابل مشخص نیست.

ب- به صورت کلی موردی که عروض در مقابل عروض و نقد در مقابل نقد است، بیع و معاطات نیست بلکه صلح معاطاتی است که در نتیجه لازم نیست در آن بایع و مشتری مشخص باشد.

ج- این قبیل موارد بیع، معاطات و صلح نیست بلکه عقدی مستقل است. مرحوم شیخ در نهایت احتمال دوم را اختیار نموده است.^[3]

احتمال سوم ریشه دیدگاه مرحوم امام خمینی در بیمه است که ایشان تأمین را عقدی مستقل دانسته و می‌فرماید: لازم نیست ذیل عنوان بیع، هبه، صلح، جعالة و مضاربة قرار گیرد.

چنین به نظر می‌رسد بیان مرحوم شیخ فنی نیست چرا که ضابطه ذکر شده در غیر بیع قابل تطبیق نیست و طبق نظریه ایشان اگر مؤمن له ابتدا به شرکت بیمه رفته و تقاضای بیمه نمود یا اوراق را امضا کرد باید موجب بوده و مؤمن قابل باشد.

دیدگاه مرحوم ایروانی

مرحوم ایروانی در مقام بیان ضابطه در موارد این چنینی می‌فرماید: هر چه مقصود بالاصالة باشد مبیع و هر چند مقصود بالعرض باشد ثمن است. هر چند در بحث خارج بیع نسبت به نظریه مرحوم ایروانی اشکال وارد نموده و آنرا نپذیرفته و گفتیم ممکن است هر دو مقصود بالاصالة باشند، اما انصاف این است که در هر معامله یک مقصود بالاصالة بیشتر وجود ندارد و در نتیجه برخلاف دیدگاه مرحوم شیخ این ضابطه فنی و بهتر بوده و قابل تطبیق بر غیر بیع نیز می‌باشد.

طبق ضابطه مذکور مؤمن له چون به دنبال جبران خسارت احتمالی وارد شده بر اموال خود است پس مقصود بالاصالة و در نتیجه موجب واقع می‌شود. شرکت بیمه یا مؤمن که مقصود بالعرض است نیز قابل خواهد شد.

اشکال و جواب

برخی می‌گویند: موجب و قابل در بیمه به این بستگی دارد که عقد بیمه تحت عنوان چه عقدی قرار بگیرد؛ به عنوان مثال اگر تحت عنوان هبه معوضه قرار گرفت و اهب یا مؤمن له موجب و متهب یا مؤمن قابل است به این صورت که بیمه شونده مالی را به بیمه‌گر هبه نموده و شرکت بیمه نیز در مقابل خسارت را جبران می‌کند.

به نظر ما اصل این دیدگاه مخدوش است؛ به این بیان که اگر بیمه بر اساس هبه تحلیل فقهی شد لازم نیست تمامی شرائط هبه را داشته باشد، همان‌گونه که چون در هبه قبض معتبر است نمی‌توان در بیمه قائل به لزوم قبض شده و گفت تا قبض محقق نشود عقد بیمه صحیح نیست.

البته هبه معوضه حقیقتی دارد که تملیک در مقابل تملیک در آن رخ می‌دهد به این صورت که تملیک اول واقع می‌شود هر چند که دیگری تملیک را انجام ندهد پس هبه دوم رکن هبه اول نیست بلکه شرط برای آن است. در بیمه نیز هبه اول واقع می‌شود هر چند که بیمه کننده در هنگام بروز خسارت، خسارت را نپردازد.

در هر صورت آنچه به عنوان تعلیق نسبت به دیدگاه مرحوم امام به ذهن می‌رسد این است که نمی‌توان هر کدام از دو طرف را به دلخواه موجب یا قابل قرار دهیم، بلکه مقصود بالاصالة موجب و طرف دیگر عنوان قابل را دارد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «(مسألة 2): يحتاج هذا العقد كسائر العقود إلى إيجاب وقبول، ويمكن أن يكون الموجب المؤمن والقابل المستأمن؛ بأن يقول المؤمن: «عليّ جبر خسارة كذا» في مقابل كذا، أو أنا ملتزم بجبر خسارة كذا» في مقابل كذا» فيقبل المستأمن، وبالعكس بأن يقول المستأمن: «عليّ أداء كذا في مقابل جبر خسارة على كذا» فيقبل المؤمن، أو «في مقابل عهديك جبرها». ويقع بكل لفظ.» تحرير الوسيله، ج 2، ص 647.

[2]. «[الأركان] 1 – الإيجاب والقبول: وهما ركن في عملية التأمين. الإيجاب: ويتم من قبل طالب التأمين بعد أن تقدم الشركة له استمارة تحتوي على بيان النوع الذي يؤمن الشخص عليه: ثروة أو نفساً أو ما شابه و على القسط الذي يتفق عليه الجانبان ليدفعه المؤمن له مرتباً، و على مبلغ التأمين الذي يجب على الشركة دفعه كتعويض عند حلول الخطر المؤمن عليه إضافة إلى بقية الشروط المتفق عليها بين الشركة وبين طالب التأمين. و يكون توقيع هذه الاستمارة من قبل طالب التأمين إيجاباً منه بذلك. القبول: و يكون بتصديق الوثيقة التي تؤدي وجود التعاقد بين الجانبين و مصدر هذه الوثيقة – عادة – الشركة لتدفعها الى طالب التأمين. و بهذا يتم الركن الأول من الأركان المطلوبة في عملية التأمين.» بحوث فقيه (حلي)، ص 19.

[3]. [الأمر] الثالث تميّز البائع من المشتري في المعاطاة الفعلية مع كون أحد العوضين ممّا تعارف جعله ثمناً – كالدراهم و الدينار و الفلوس المسكوكة – واضح؛ فإن صاحب الثمن هو المشتري ما لم يصرّح بالخلاف. و أمّا مع كون العوضين من غيرها، فالثمن ما قصدا قيامه مقام الثمن في العوضيّة، فإذا أعطى الحنطة في مقابل اللحم قاصداً إنّ هذا المقدار من الحنطة يسوي درهماً هو ثمن اللحم، فيصدق عرفاً أنّه اشترى اللحم بالحنطة، و إذا انعكس انعكس الصدق، فيكون المدفوع نيّة البدليّة عن الدرهم و الدينار هو الثمن، و صاحبه هو المشتري. و لو لم يلاحظ إلّا كون أحدهما بدلاً عن الآخر من دون نيّة قيام أحدهما مقام الثمن في العوضيّة، أو لوحظ القيمة في كليهما، بأن لوحظ كون المقدار من اللحم بدرهم، و ذلك المقدار من الحنطة بدرهم، فتعاطيا من غير سبق مقابلة تدلّ على كون أحدهما بالخصوص بائعاً: ففي كونه بيعاً و شراءً بالنسبة إلى كلّ منهما؛ بناءً على أنّ البيع لغّة – كما عرفت – مبادلة مال بمال، و الاشتراء: ترك شيء و الأخذ بغيره – كما عن بعض أهل اللغة – فيصدق على صاحب اللحم أنّه باعه بحنطة، و أنّه اشترى الحنطة، فيحنث لو حلف على عدم بيع اللحم و عدم شراء الحنطة. نعم، لا يترتب عليهما أحكام البائع و لا المشتري؛ لانصرافهما في أدلّة تلك الأحكام إلى من اختصّ بصفة البيع أو الشراء، فلا يعمّ من كان في معاملة واحدة مصداقاً لهما باعتبارين. أو كونه بيعاً بالنسبة إلى من يعطي أولاً؛ لصدق الموجب عليه، و شراءً بالنسبة إلى الآخذ؛ لكونه قابلاً عرفاً. أو كونه معاطاة مصالحة؛ لأنّها بمعنى التسالم على شيء؛ و لذا حملوا الرواية الواردة في قول أحد الشريكين لصاحبه: «لك ما عندك، و لي ما عندي» على الصلح. أو كونه معاوضة مستقلة لا يدخل تحت العناوين المتعارفة، وجوه. لا يخلو ثانيها عن قوّة؛ لصدق تعريف «البائع» لغّة عرفاً على الدافع أولاً، دون الآخر، و صدق «المشتري» على الآخذ أولاً، دون الآخر، فتدبر.» المكاسب (انصاري – كنز)، ج 3، ص 76.